

افكار شاعر

صلاح الدين سلجوقى





سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه: سلجوقی، صلاح‌الدین، ۱۲۷۴ - ۱۳۴۹. Saljuqi, Salah al-Din.

عنوان و نام پدیدآور: افکار شاعر / صلاح‌الدین سلجوقی؛ ویرایش زهره هاشمی، محمدکاظم کاظمی.

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه انتشارات عرفان، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۳۰۴ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س. م.

شابک: 9 - 86 - 6580 - 600 - 978 - ۷۰۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: چاپ سوم.

موضوع: شاعران ایرانی - - نقد و تفسیر.

موضوع: Poets, Persian - - Criticism, interpretation, ets

موضوع: شعر فارسی - - تاریخ و نقد

موضوع: Persian Poetry - - History and Criticism

موضوع: شعر فارسی - - مجموعه‌ها.

موضوع: Persian Poetry - - Collections

رده‌بندی کنگره: ۳۵۴۲ PIR | رده‌بندی دیویی: ۸۰۹ / ۸۱۰

شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۰۰۱۶۷

افكار شاعر

صلاح الدين سلجوقى



مؤسسة انتشارات عرفان

تهران، ۱۴۰۰



مؤسسه انتشارات عرفان

• افکار شاعر
• صلاح‌الدین سلجوقی

طرح جلد: باسم‌الرسال | تایپ: معصومه خاوری
ویرایش: زهره هاشمی و محمدکاظم کاظمی
صفحه‌آرایی: محمدکاظم کاظمی
نوبت چاپ: سوم (اول عرفان) ۱۴۰۰
لیتوگرافی: ترنج | چاپ: فرشیه | صحافی: نوری
شمارگان ۱۰۰۰ نسخه | قیمت: ۷۰۰۰ تومان
چاپ همزمان در ایران و افغانستان
حق چاپ در افغانستان و ایران برای ناشر محفوظ است

تهران، بولوار کریم خان زند، خیابان خردمند شمالی، پلاک ۱۰۱، طبقه سوم، واحد ۷
مؤسسه انتشارات عرفان، تلفن: ۹۱۲۳۱۳۱۴۵۵ - ۰۰۹۸
کابل، چوک دهبوری، چهارراهی شهید، کتاب‌فروشی موسسه انتشارات عرفان.
تلفن: ۷۹۹۳۴۹۷۲۷ - ۰۰۹۳

ایمیل: ketaberfan@yahoo.com

تلگرام: @ketaberfan

ISBN: 978 - 600 - 6580 - 86 - 9

شابک: ۹ - ۸۶ - ۶۵۸۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸

این کتاب با حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است

فهرست

۷	یادداشت ناشر در چاپ حاضر
۱۱	زندگی نامه مؤلف
۱۳	مقدمه ناشر
۱۷	عرض مرام
۲۳	حافظ
۳۵	خاقانی
۴۷	بیدل
۱۱۳	مولانای رومی
۱۹۱	گلشن راز
۲۷۳	مؤخره

یادداشت ناشر در چاپ حاضر

مؤسسه انتشارات عرفان مفتخر است که اینک دهمین کتاب از آثار علامه صلاح الدین سلجوقی را منتشر می‌کند و بدین می‌بالد که تنها ناشری است که همه این ده کتاب این نویسنده و دانشمند بزرگ را، طی دو دهه متمادی، مطابق با معیارهای نوین چاپ و نشر، در دسترس دوستداران آثار علامه گذاشته است.

کتاب حاضر، اول بار در سال ۱۳۲۶ و بار دوم در سال ۱۳۳۴ شمسی از سوی مؤسسه نشراتی اصلاح در مطبعه عمومی کابل چاپ شده است و شماره ۳۲ از سلسله نشرات روزنامه اصلاح است. چاپ دوم کتاب با مقدمه ادیب و دانشمند متأخر افغانستان، محمد علم غواص همراه است.

گذشت حدود بیش از نیم قرن از چاپ اول و نایاب بودن این اثر ارزشمند، مؤسسه انتشارات عرفان را بر آن داشت که کتاب را با کیفیتی مطلوب و ویرایشی مطابق هنجارهای روز، دوباره به چاپ بسپارد و این به واقع در راستای همت این انتشارات برای نشر آثار ارزشمند ادب و فرهنگ کشور، به ویژه تألیفات و ترجمه‌های علامه صلاح الدین سلجوقی است.

اما صلاح الدین سلجوقی افزون بر این که دانشمند و مترجمی توانمند

بوده است، نویسنده‌ای صاحب سبک نیز بوده و نثری فاخر، استادانه و در عین حال دشواریاب داشته است. وفور واژگان کهن فارسی، واژگان عربی و نیز اصطلاحات خاص فارسی افغانستان در نثر او، فهم متن را برای عموم مخاطبان امروز، دشوار می‌سازد. ما برای حفظ اصالت زبان سلجوقی از تصرف در متن پرهیز کردیم، اما و در عین حال کوشیدیم که با پانوشت زدن و نیز تدوین یک واژه‌نامه مفصل، تا جایی که ممکن است فهم مطالب را برای مخاطبان امروزی آن در همه اقالیم زبان فارسی، سهل بسازیم. افزون بر آن، یک ویرایش فنی از نظر رسم الخط، نقطه‌گذاری، و پاراگراف‌بندی مناسب هنجارهای امروزی چاپ و نشر نیز در متن انجام شده است.

چاپ مرجع ما (چاپ اول کتاب) از نظر حروف چینی بسیار دشوارخوان بود، با افتادگی‌ها و پریدگی‌های حروف و ناخوانایی‌های بسیار. در تصویرهای انتهای کتاب حاضر، نمونه‌ای از یکی از صفحات آن را می‌بینید. از این روی هم خطاهای چاپی آن بسیار بود و هم ویرایش آن دشوار. ما در این ویرایش تا حدی که قابل تشخیص بود این خطاها را اصلاح کردیم و در صورت لزوم در پانوشت نیز یادآوری کردیم. پانوشت‌های حاصل از این ویرایش با کلمه «ویراستار» مشخص شده است. پانوشت‌های اصلی کتاب بدون این قید است. در مواردی که در مورد صحت ضبط کلمه شک داشتیم، با علامت [؟] مشخص کردیم و جای‌هایی که متن کلاً افتادگی داشت یا ناخوانا بود، از علامت [...] استفاده شد. در متن کتاب در برابر بسیاری از نام‌ها و اصطلاحات، معادل انگلیسی آن‌ها درج شده بود. ما این کلمات انگلیسی را به پانوشت منتقل کردیم تا متن دوزبانه نشود.

اما چنان که گفتیم این دهمین کتاب و کتاب پایانی از سلسله آثار صلاح‌الدین سلجوقی در انتشارات عرفان است. همراه با این کتاب، سیری برفرایند تدوین و آماده‌سازی کتاب‌های علامه سلجوقی سخت ضروری

می نمود و از همین روی، از آقای محمدکاظم کاظمی که ویرایش بخش عمده‌ای از این آثار را برعهده داشته و هم‌چنان برآماده‌سازی همه این ده عنوان کتاب اشraf داشته است، خواسته‌ایم که روایتی کامل و جامع از شیوه کار در این سلسله کتاب‌ها ارائه کند و ایشان در مؤخره کتاب حاضر (صفحات ۲۷۳ تا ۲۹۲) به این امر پرداخته است.

امیدواریم که با این تمهیدات و تلاش‌ها، این اثر ارجمند با کیفیتی مطلوب و راضی‌کننده تقدیم حضور جامعه فرهنگی فارسی‌زبان، به‌ویژه دوستداران آثار صلاح‌الدین سلجوقی شده باشد.

محمد ابراهیم شریعتی

مهر ۱۴۰۰

زندگی نامه مؤلف

سلجوقی (sal.ju.qi)، صلاح الدین فرزند سراج الدین، هرات ۱۲۷۴ - کابل ۱۳۴۹ ش، شاعر، پژوهشگر و دولتمرد افغانستان. مقدمات علوم عربی و ادبیات پارسی را نزد پدرش که از فرهیختگان بنام هرات بود، فراگرفت. سپس از محضر دیگر دانشوران آن جا بهره ها برد. وی در یادگیری آرای اندیشمندان یونانی و دانش نوین اروپاییان اهتمام فراوان ورزید و فلسفه را با تصوف درآمیخت. وی از ۱۲۹۴ ش به تدریس ادبیات پارسی و تازی در مدرسه حبیبیه کابل پرداخت. در ۱۲۹۷ ش مدیریت معارف هرات را برعهده گرفت و از ۱۳۰۰ ش در مدرسه استقلال تدریس کرد. از ۱۳۰۲ ش در سمت منشی دارالتحریرشاهی کار کرد. به هندوستان رفت و با سمت کنسولی در بمبئی کار کرد و سپس، مدتی، سرکنسول کشورش در دهلی بود. چون به میهنش بازگشت، به ریاست مستقل مطبوعات برگزیده شد. از ۱۳۲۷ ش مستشار سفارت افغانستان در پاکستان شد. در ۱۳۲۸ ش، به نمایندگی مردم هرات، در هفتمین دوره مجلس شورای ملی برگزیده شد. در ۱۳۳۲ ش، بار دیگر، به سمت ریاست مستقل مطبوعات گمارده شد. از ۱۳۳۳ ش سفیر کشورش در مصر بود. سلجوقی شاعر و پژوهشگری

ژرف‌اندیش، در زمینه‌های ادبی، عرفانی، فلسفی و زیبایی‌شناسی بود؛ آن‌گونه که خلیلی در آثار هرات از وی به نام روح بسیار دانای هرات یاد کرده است. سلجوقی در شناخت آرا و احوال بیدل، حافظ و مولانا از دانشی ژرف برخوردار بود. خاقانی را می‌ستود و به گلشن راز شبستری دل‌بستگی بسیار داشت. افزون بر مقاله‌های فراوانی که از سلجوقی در مطبوعات منتشر شده، وی دارای تألیفات و ترجمه‌های متعدد نیز بوده است. از آثارش: افکار شاعر (کابل، ۱۳۲۶ و ۱۳۳۴ ش)؛ جیره (کابل، ۱۳۴۳ ش)؛ تجلی خدا در آفاق و انفس (کابل، ۱۳۴۳ ش)؛ تقویم انسان (کابل، ۱۳۵۲ ش)؛ مقدمه علم اخلاق (کابل، ۱۳۳۱ ش)؛ نقد بیدل (کابل، ۱۳۴۲ ش)؛ نگاهی به زیبایی (کابل، ۱۳۴۳ ش)؛ الاسلام فی العلوم والفنون به عربی (مصر، ۱۳۷۵ ق)؛ افسانه فردا؛ قواعد ادبیه؛ ثروت؛ اخلاق؛ ادبیات؛ ترجمه کتاب‌های محمد در شیرخوارگی و خردسالی یا سرگذشت یتیم جاوید اثر شوکت التونی، علم الاخلاق نیکوماکوسی اثر دمی پی چیز (کابل، ۱۳۷۱ ق)، تهذیب الاخلاق ابن مسکویه (کابل، ۱۳۳۲ ش)، و بخشی از جلد دوم تاریخ فتوحات اسلامی (هرات، ۱۳۰۹ ش).^۱

۱. این زندگی‌نامه افزوده چاپ حاضر است و برای آشنایی خوانندگان محترم با صلاح‌الدین سلجوقی، از این منبع نقل شده است: دانشنامه ادب فارسی، جلد سوم، ادب فارسی در افغانستان، به سرپرستی حسن انوشه، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت امور فرهنگی، تهران ۱۳۷۵، ذیل مدخل «سلجوقی».

مقدمه‌ناشر

[در چاپ دوم]

مؤسسه نشراتی اصلاح به سلسله خدمات ادبی و فرهنگی خود، اینک با طبع جدید و ثانوی کتاب افکار شاعر ارمان تازه و قیمت دار دیگری به دنیای ادب و ثقافت تقدیم می‌کند و این اثر ارجمند فلسفی و عرفانی شاغلی صلاح‌الدین سلجوقی استاد بافضیلت و دانش وطن را که در فصل ربیع سال ۱۳۲۶ از طرف روزنامه اصلاح به طبع رسیده و چند سال است نسخه‌های آن نایاب بود، بار دیگر (و شاید با صحافت مرغوب‌تری) به حسن مساعدت مطبعه عمومی در موسم زمستان به دوستان شعر و ادب (که از داخل و خارج کشور مکرر آن را جستجو تقاضا می‌کردند) هدیه می‌دارد، تا در این شب‌های دراز و سرد با مطالعه افکار شاعر از سیر روحی و ادبی محظوظ شوند و بدین حقیقت پی برند که:

بالاتر از این جهان جهانی دگراست سرغم عشق را بیانی دگراست
جملاتی که از کلمات (اسم و فعل و حرف) به هم پیوسته برای اظهار مطالب
استخدام و استعمال می‌گردد، اگر ساده و بدون ملازم وزن و قافیه است، در

اصطلاح علمی و لغوی نثر گفته می‌شود و هرگاه موزون و مقفی باشد، آن را لغت شعر می‌نامند. هرچند گاهی پیرایه نظم و وزن و آهنگ آن زاده تصنع و از لطف معنی عاری است، ولی در نظر صاحب‌دلان حقایق شناسی که ارزش هر نگارش را از نگاه ماهیت عرفانی و ادبی آن می‌سنجند، سخنان موزون و قافیه‌داری شعر می‌تواند بود که از دل خیزد و در دل نشیند. زاده الهامات روحی و اندیشه‌های صائب و دماغ‌های روشن و دل‌های پاک و آگاه باشد و در ضمیر شنونده و خواننده جذبات و تأثیرات روحانی خاصی بخشد. به این تعریف نظم می‌که از سرچشمه الهام و تأیید الهی و [...] صفای باطن آب نخورده، هرچند به صنایع بدیع و ترکیبات رنگین و شیرین آراسته باشد مشغول‌کننده تفریحی است، اما شعر نیست و ضمیرانسان از آن حظ و فروغی نمی‌گیرد. درحالی‌که شعر واقعی، عواطف منزّه و معارف ارجمند را تلقین و تمثیل می‌کند و آثار و افکار شاعر، مردم را به عروج به مدارج کمال روحانی و نیکی و داد و دانش می‌خواند. شاعر به سان شمعی است که برای تنویر قلوب و ضمائر شیفتگان ادب و عرفان می‌سوزد و می‌کوشد و می‌خواهد همه را اندیشه رسا و بصیرت کامل باشد تا ببینند مظاهر جمالی را که او می‌بیند و بدانند حقایق روشنی را که او می‌داند.

شعر زبان دل و ترجمان عواطف قدسی شاعر است. از این حیث سوز و گداز و هیجان و غلیانی که از شعر حقیقی به دوستان معنی و اصحاب تأمل دست می‌دهد، به دیگر ذرائع نمی‌توان تحصیل کرد. بهترین شعر و لذیذترین شعر آن است که از منبع الهام و عشق و محبت خدایی کسب فیض نموده، خوب‌ترین رسم و راه زندگی سعادت‌مندانه بشر را تجلی دهد. ریشه بیداد و بی‌دانشی و خویشستن‌پرستی و منفعت‌جویی و شهوات نفسانی را از سرزمین دل‌ها قطع سازد. دل سنگ را آب کند و قلوب قاسیه را به حق شناسی و عرفان دوستی رهنما شود و در صدد مهر و جستجوی حقیقت آورد.

سخن موزونی را که مثل یک فکر ارجمند و آسمانی نباشد و حیات نظری و تأملی و جنبه عقلی و معنوی طالب علم و سالک طریق را قوتی ندهد، شعر نیست و به درد دل های آگاه و ضمائر صافی نمی خورد. شعرای حقیقی غالباً از عالم بالا و حاسه ششم (ادراک ماوراء الطبیعه) معارفی را به جهان بشریت تقدیم می کنند که انسان را به جهان علوی و روحی آشنایی و ارتباط محکم و مستقیمی می بخشد. این حالات مشابه خلوت های روحانی مکاشفین و ارباب تصوف و معرفت و شهود است و هر قدر شاعر به مدد مجاهده و تقوی و الهام و تأیید الهی، مظهر تجلیات روحی خویش را نیرومندتر و کامل تر سازد و دارای افکار عالی تری شود، بیشتر آثار و گفتار او می تواند خلق را به جانب صلح و صلاح و محبت و سعادت جاودانی بخواند، به فضیلت و معرفت و حقیقت ترغیب نماید و غرائز نیکویی را که در نهاد سنگین دلان، متحجر و خفه گردیده، برانگیزاند و همین خصایص است که شاعر را از شرکای عادی و مادی برتری و برازندگی می بخشد و به قوت تعبیر و بیداری دماغ و رقت عواطف و بلندی اندیشه و پاکیزگی روان و فطانت ضمیر متصف می سازد. عرفا و شعرای بزرگ اسلامی که از قرن هاست افکار قدسی شعری و ادبی و فلسفی شان روان مشتاقان سلوک و شعر و معرفت را حیات و قوت داده و هریک مانند مولانا و بیدل قافله سالار کاروان عشق و عرفان شناخته شده اند، اشعار و اندیشه های ارجمندی دارند که مطالعه آن و تفکر در آن می تواند به حیث بهترین رهنمای فضیلت و تقوی ما را از آلائش های مادی و جسمی وارهاند و تعلق ما را به عالم علوی روحی و ادبی که امروز سخت محتاج آنیم استوار نماید.

شاغلی سلجوقی به همین نیازمندی ملتفت گردیدند که در شرح و تفصیل افکار شعرای بزرگ اثری جاودانی نگاشته اند و چون دوستان و علاقه مندان شعر و ادب جهان مخصوصاً ملت بافضیلت افغان، هر چند

گرفتار علایق مادی و مظاهر صوری گردیده‌اند، باز هم فطرتی پاک و قلبی سلیم دارند و از نیاکان حق شناس و عارف خود ادب و ذوق طلب را به ارث گرفته‌اند. امید است که مطالعه افکار شاعر، عشق ذاتی‌شان را در جستجوی حقایق و معارف مکتب ادبی و روحی اسلام تحریک و تقویت نماید و البته نهوض عرفانی و ادبی چند سال اخیر که مُمَثِّل تأثیرات سریع این مجموعه ذوق و عشق و الهام شاعری است، اطمینان ما را در حسن استقبال طبع جدید که با تواتر خواهش‌های علاقه‌مندان مقارنت یافته بیشتر تأیید می‌دارد. زیرا هر فرد و هر نویسنده و هر مؤسسه و هر کانون فرهنگی به سهم خود باید در تهیه احتیاجات اجتماعی بکوشد و هر چند این احتیاج قدسی ترو به معرفت و سعادت مطلوب انسانی مساعدتر باشد، اهتمام زیادتری را ایجاب می‌کند و ما می‌بینیم که خوشبختانه جوان افغان روحاً سخت تشنه شعر عارفانه و فکر شاعرانه و سیر منهای حقایق ارجمندی است که عرفا و شعرای سلف ما آن را منکشف ساخته، ولی از قلت فحص و اطلاع طالبین مکتوم تصور شده و منظور اصلی از تألیف و طبع این اثر هم جز تذکر و توجیه مشتاقان ادب به ذخایر گرانبهای معنوی و علمی گذشته‌شان چیزی نیست و تمنای نویسنده دانشمند کتاب و همچنین آرزوی ناشر افکار شاعر، این خدمت مهم و منزّه بوده که «عرض مرام» مؤلف، خوب تر ترجمان و نماینده این حقیقت است. و من الله التوفیق.

عرض مرام

روزی به خواهش مدیر فاضل «اصلاح» صفحه‌ای دربارهٔ حافظ نوشتم و خوانندگان باذوق مرا تشویق نمودند که «افکار شاعر» را تا حدی که رفتاری‌ها مرا به قطع آن منصرم نمود در صفحات «اصلاح» ادامه بدهم. من از نارسایی‌های خود خیلی منفعلم که به ماحضر حافظهٔ خود محصور مانده و نتوانستم در این موضوعات کاوش تازه کنم. و من برای خوانندگان عزیز که مرا بسیار تشویق و دل‌داری نموده‌اند، از خداوند توفیق می‌خواهم که بتوانم در آینده در این آرزوهای نیک‌شان خدمتی که در خورشان باشد بنمایم.

مسرورم از اینکه می‌بینم امروز ملت و حکومت به یک دل و یک زبان جانب سرمنزلی که آرزوی ماست، روان است. و من یقین دارم که به خواست خداوند و به زودی به آنجا رسیدنی می‌باشیم. فقط چیزی که بنده آرزو دارم این است که با قرارگرفتن تهذیب دنیای امروزه، کلتور باستانی خود را که بسیار قشنگ و بسیار عمیق است فراموش نکنیم. این دنیای کهنهٔ ماده و ادب به مثل یک مثلث متساوی‌الاضلاع از بساطت و اجمال، مسلسللاً جانب وسعت و تفصیل جاری است و همان یک چیز است که مفصل شده می‌رود. هیچ چیز مفصل و مشروحی در این عصر حاضر

یافت نمی‌شود که روزی، ولو به صورت اجمال و حتی به شکل تخیل، در کله انسان‌ها نیامده باشد.

امروز دنیا اگر افتخاری دارد تنها به کشف رادیوم است که می‌گوید تازه انکشاف شده، ورنه دیگر انکشاف آن در قرون وسطی و حتی قرون اولی ریشه‌ی اولی خود را دوانیده است. اما این رادیوم هم در تخیل بشر بیشتر موجود بوده و این گوهر شب چراغ فولکلوری وجود خارجی نداشته و فقط بشر در تخیل خود از امکان وجود این چنین چیزی مُلهم بوده است. من عقیده ندارم که مشاعر بشر تنها این حواس اند که شما می‌بینید. این حواس فقط متمرکز شده و خود را به شما نشان داده‌اند و ما بدون این غرغه‌ها بسیار آینه‌ها و جام‌های جهان بین داریم که پدران ما از آن‌ها می‌توانستند آفاق و انفس را از ما بیشتر و بهتر بدانند.

اگر علما و صوفیه ما تجرید را در فکر شرط گذاشته‌اند و یا اگر کانت عقل مصفا را مورد بحث قرار می‌دهد، همه برای این است که افکار ابنای بشر در اطراف جرثومه‌های متوارث و متداول فواید^۱ و تخیلات و اساطیر باستانی دور می‌خورد. فلاطون و حتی ارسطوی مفکر هم نتوانست افکار خود را از دورادور هسته متالوجی محیط خود بیرون بکشد و همچنین هر قوم فلسفه و ایدیالوجی خود را که محصول فکری خودشان بود کوشیدند بر دور محور عواید باستانی خود بتند. پس ما چرا هسته‌ای را که روزی محور بزرگ دنیای فکر و عقیده بود ترک دهیم و روزی می‌آید که ادبیات خود را از زبان پروفیسر بیرون و یا وحدت الوجودی را از آثار اسپینوزا بشنویم.

بعضی‌ها به من لطف فرموده، نوشته‌اند این افکار را به کجا پنهان نموده بودی که کنون به سر بازار کشیدی؟ من عرض می‌کنم این‌ها

۱. چهار کلمه اخیر در متن ناخواناست و با حدس و احتمال درج شد. (ویراستار)

چیزهای پنهانی نیستند و این متاعی است که به قرن‌ها به سربازار غزنه و بلخ و هرات و میمنه و بُست [...] دادوستد می‌شد، اکنون دودهای سِگِرت و چنبرهای شاپو و پرده‌های کرپ‌دوشین می‌خواهد بر آن‌ها سایه بیندازد. جوان امروزه باید سهل‌انگار و ظاهربین نباشد و تصور نکند من شخصی ریاضی شده‌ام و باادب سروکاری ندارم. اگر به دیده حقیقت‌بین در این دنیای وحدت نظر کند، شعر ریاضی است، موزیک هندسه است، جمال حساب است. اگر در کائنات وحدتی نمی‌بود، کسی نمی‌توانست مانند نیوتن و انیشتین برای آن قانونی وضع کند. به طوری که اگر وحدت در ملتی نباشد هم، ممکن نیست دارای یک قانون بشود.

دنیای ما اگر قشنگ است، از این است که مجموعه‌ای است از کمال و جمال هستی و اگر کسی می‌خواهد در این دنیا جولانگاهی داشته باشد، باید به جمال و کمال آشنایی پیدا کند. چرا پول را این‌طور گرد و قشنگ سکه می‌کنند و چرا ماشین حساب را در یک صندوق مزین مربع جای می‌دهند و چرا کتب مجسطی اقلیدس را به زر جدول می‌کشند؟ همه برای این است که ریاضی و ادب توأم‌اند و رأی این است که کمال و جمال به هم سر می‌خورند و همچنین جمال و جلال.

چه می‌شود جوانان ما، خواه متعلم‌اند و خواه در پشت میز اداره نشسته‌اند و خواه ماشین را اداره می‌کنند و یا در معمولی تجربه و تجزیه می‌کنند، گاهی در عقب نگاهی کرده و دنیا را از دریچه فارابی و ابن سینای بلخی و گاهی از نظر شقیق و ابن ادهم بلخی و هم زمانی از نگاه سنایی و مولانای بلخی و جامی و امیر حسینی سادات ببینند، تا بدانند در این نفس کائنات، ماورای این کلاس‌ها هم مکتبی هست و هم بفهمند که لابراتوارشان نمونه‌ای است از فعل و انفعال عمومی دنیای کون و فساد و یا اینکه قوانین وضعی‌شان انکار کوچکی است از این نظام‌های مادی و ادبی

کائنات و هم اینکه کارگاه خودکارشان نزد این چرخ بزرگ دوار، دستگاهی بس ساده و ابتدایی است.

انسان عقده‌ای عصبی است در مرکز کون و اوست که نمایندگی همه عوالم مادی و معنوی در وجود اوست و او انسان کامل وقتی شد، می‌تواند که همه نمونه‌های دنیای او یا علاقات ذات‌البینی‌شان در او موجود باشد. ریاضی بی‌ادب، و ادیب بی‌ریاضت، شایسته این نام بزرگ جامعیت انسان بین ماده و معنی و روح و جسد و مافوق‌الطبیعه و مابعدالطبیعه و جمال و کمال و جلال شده نمی‌تواند. من آغاز نمودم و خیلی مسعود خواهم بود در این دوره نهضت، جوانان ما حلقه وصلی بین گذشته درخشان و آینده درخشان خود شده و این عصر را گذشته روشنی برای عصر آینده روشن خود ثبت نمایند.

پدرم در عنفوان جوانی که اراده داشتم تأهل نکنم، به من گفت «تو می‌خواهی سلسله نسبی را که از بدو آفرینش تاکنون حفظ کرده‌ایم قطع کنی» و من کنون به حضور همه برادران و همکاران عزیز خود توصیه می‌کنم که در این دوره‌ای که «اول بهار خط و آخر خزان حسن» است، بکوشند که ثقافت بس بزرگ و باستانی چندین هزار ساله ما قطع نشود و هرکه هرچه در این باره دارد به میدان بیاورد که تربیه امروزی ما به آن سخت محتاج است. امروز می‌بینیم ملت‌هایی که به این دوره توجهی نکرده و از این برزخ بدون احتیاط عبور کرده‌اند، به مشکلاتی دچار شده‌اند که جبره آن مشکل به نظر می‌رسد.

در خاتمه متشکرم از ذوات دانشمندی که به من حوصله‌افزایی فرموده و این اوراق پریشان را که از رادیو شنیده و یا در ستون‌های روزنامه اصلاح خوانده‌اند تقریر فرموده‌اند.

اهدا

به همسر عزیزم حمیرا

صلاح الدین

بسم الله الرحمن الرحيم.
ستایش به خدا و درود بر پیغمبر ما صلی الله علیه و علی آله
و اصحابه و سلم.

حافظ

یکی از دانشوران می‌گفت که شعر در شرق و موزیک در غرب خیلی متریقی و متکامل شده و هر دو از دایره حسی خود پا به حلقه شعور گذاشته است. واقعاً شعر در شرق تنها عواطف و احساسات نیست، بلکه به افکار اجتماعی و فلسفی خیلی‌ها ممزوج شده است. شعرای قبل‌الاسلام عرب، اشعار فوق‌العاده بلیغی داشتند که همه بر عواطف بنا یافته بود و همچنین در وطن ما اشعار قبل‌الاسلام الی دوره اوستا و ویدا، سرودها و منظومه‌ها بر حس و الهام از فطرت پایه گرفته بود. اگر افکار فلسفی هم در آن‌ها مشاهده می‌شود، آن‌هم یک فلسفه ابتدایی و غیرمنضوج است.

بعد از اسلام در عرب متنبتی اشعار خود را به فلسفه و تصوف آمیخته، دیگران هم در این شیوه رفته و بعد از قرن چهارم هجری این شیوه در زبان دری هم رواج یافت. سنایی، مولانا، خاقانی، خیام، عطار، جامی اشعار اجتماعی و فلسفی سرودند. اگرچه مکتب‌های فکری این شخصیت‌ها از هم فرقی دارد، باز هم چون دین همه‌شان تماماً یکی بود و مکتب فلسفی‌شان هم به شکل معینی تحدید یافته بود، در این دو اساس بین‌شان مابه‌الاشتراکی موجود است و بعضی‌ها امثال ابوالعلاء معری، چند قدمی از دایره هم بیرون شدند.

بعضی‌ها امثال بابا طاهر همدانی (عریان) کوشش کردند که شعرا از حنجرهٔ حسیات خالص بسرایند. باز هم که دیده می‌شود محیط تربیهٔ شان نگذاشته که تماماً از فکریرون باشند. حافظ شیراز بسیار تظاهر می‌کند که غزل‌های آن بر اساس حس و مغالزه و عشق صمیم و انعزال از دنیای اجتماعی و فلسفی باشد و با اینکه آن شاعر بزرگ و یگانه توانسته است حس و عاطفه را به پُرترین پیمانه در صحنهٔ غزل بگذارد، باز هم دیده می‌شود که در پشت پردهٔ تغزل، حلقه‌های درس فلسفه و تصوف و رموز اجتماعی در کارند. بعضی از سلف می‌گفتند که شعر حافظ هفت پرده روی هم دارد. بعضی دعوی می‌کنند که شکسپیر هیچ عاطفه از عواطف محبت را فرو گذاشت نکرده، اما چنانچه می‌گوید:

چو حافظ ماجرای عشق بازی نمی‌گوید کسی بروجه احسن

حافظ به اساس روح شرقی و نزاهت مشاعر خود، هیچ گوشه‌ای را از عواطف پاک عشق نگذاشته است که به آن تماس نکرده. اگرچه عشق نزد شرق و غرب تفاوت دارد. عشق شرقی‌ها از حُب غربی‌ها به هفت آب شسته‌تر است و این بحثی است که اگر زنده بودیم، باز روزی در آن باره مذاکره خواهیم کرد. به طوری که حافظ در روی پرده، درامهٔ عشق را به قشنگ‌ترین طرز و شیرین‌ترین کلمات بازی می‌کند در پشت پرده، دروس فلسفی را به بهترین پروگرام درس می‌دهد و به این صورت، می‌تواند مبتدی و منتهی سرورخواه و دانش جوی و حتی خوش‌بین و بدبین را علی‌السویه به سوی خود بکشد و افاده دهد. مثلاً می‌گوید:

کمند صید بهرامی بیفکن، جام جم بردار

که من پیمودم این صحرا، نه بهرام است و نه گورش

اینکه می‌گوید جام بگیر و خوش باش و دنبال گیرودار نگرد، شعرا را تغزلی و عشقی ساخته و هم جام و می نزد شعرای ما سببِ عشق و مغالزه است.

کمند و صید را که به بهرام و جام را که به جمشید نسبت می دهد، اشاره ای است که به تاریخ می کند و حتی خلق و ذات جمشید بلخی و بهرام فارسی را شرح می دهد و هم از روی پرنسیب های اخلاقی اشاره می کند که شیوه وحش و انسان آزاری را بگذار و به عیش و خوشی و بزم و جمعیت و حتی با عدل و داد بگرای، چه جام برای جمشید سمبل و علامه دربار با عدل و داد و حتی دل آگاهی آن شناخته شده است و ضمناً به تصوف و هم به علم تربیه نفس اشاره می کند. چه می گویند جمشید همیشه در جام خود نظر می انداخت و جمیع کائنات و اسرار آن در آن منعکس می شد. حافظ می گوید:

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت، ز بیگانه تننا می کرد

گویا حافظ می گوید: به دل خود رجوع کن و دل و روح و سریره را تصفیه کن، نه اینکه مخلوقات دشت و ممالک را به خون کشی. و هم اشاره می کند به فلسفه اشراقیین که می گفتند اگر دل تصفیه می شود ممکن است همه حایل ها از بین برداشته شود و انسان بتواند بر همه چیز اطلاع پیدا کند.

در مصرع ثانی نخست از همه چیز حافظ به اثر و مؤثر و نتیجه و پاداش نظر می اندازد و می گوید نتیجه آزار حیوان و انسان این است که امروز بهرام و آثار آن از بین رفته. پس انسان باید کاری کند که مسرت بار آرد و نام نیکی از آن بماند. اینکه می گوید: «نه بهرام است و نه گورش»، جمله بلند ادبی است. چه ما می توانیم بگوییم که در این صحرا نه بهرام بود و نه گورخر، آنکه بهرام همیشه آن را شکار می کرد و به بهرام گور شهرت داشت و هم می توانیم بگوییم که در این صحرا نه بهرام بود و نه قبر او. چه این هم تاریخاً شهرت دارد که بهرام گوری را تعقیب کرد و دیگران را ندیدند. آن شاه قبری از خود نگذاشت و این هم اشاره است به تاریخ و تاریخ باستان. و اینکه می گوید: «این صحرا» مایه بسیار شگفت است و معلوم نیست که حافظ واقعاً آن صحرائی را که بهرام در آن

گم شده است پیموده است؟ و یا اشاره به زمان می‌کند. حاجت ندارد که بگوییم زمان چیست و مکان کدام است و هرکس به نوبت خود چیزی از این دو صحنه حرکت و سکون می‌داند. اما بحث درباره زمان و مکان آن قدرها پیش رفته است که حتی از مباحث علم مافوق الطبیعه قرار گرفته و در آن بسیار پیچیده‌اند و بعد از طی بسیار مراحل، در این روزها فیلسوف مشهور و موجد فلسفه نسبی، انیشتین، زمان را بعد چهارم مکان شناخته و به این وسیله علاقه نزدیک بین زمان و مکان باز پیدا شده است. چه در سابق مکان را که به جسم تعلیمی هم تعبیر می‌کردند، از مقوله جوهر گفته می‌شد و زمان را که مقدار حرکت آسمان می‌گفتند از جمله کمیات و از مقوله عرض بود و بین زمان و مکان دوری زیادی مشاهده می‌شد. شاه ولی الله صاحب پیش از این به یک قرن عقیده کرده بود که زمان به مانند هیولی و صورت جزء جسم است که آن هم تا یک اندازه به عقیده انیشتین نزدیک است و زمان و مکان را هم نزدیک تر می‌سازد.

و چون علوم روز به روز منکشف می‌شود، معلوم می‌گردد که افکار ساینسی هرچند تازه تر است به صواب نزدیک تر است و چنین برمی آید که نظریه زمان و مکان در ازمئه پیش و حتی خیلی باستان روشن تر بوده و رفته رفته علوم قرون وسطی آن را تاریک کرده بودند و در شرق زبان های فارسی و عربی این تقارب را در تحت الشعور خود می دانستند، در عربی و هم در فارسی برای ظرف زمان و ظرف مکان یک صبغه و یک کلمه را وضع نموده بودند. مثلاً در عربی وزن مَفْعَل برای زمان و مکان علی السویه استعمال می‌شود. «مَقَتَلَ الحَسن» می‌شود که به کربلا و هم به دهم عاشورا استعمال کرد و همچنین در فارسی لفظ «گاه» برای هر دو ظرف زمانی و مکانی اطلاق می‌شود، مثل «چاشت گاه» و «تکیه گاه».

از این ها معلوم می‌شود وقتی که بشر تنها به مشاعر خود تکیه داشت،

مسئلهٔ زمان و مکان را بهتر فهمیده بود و تقارب‌شان را زیاده‌تر درک کرده بود.

حافظ هم این شیوه را دوست دارد و شاید «این صحرا» را به پهنای زمانه نسبت داده باشد و مخصوصاً لفظ «این» که اشارهٔ قریب است، این مقصد را تأیید کند. جای دیگری می‌گوید:

در این وادی به بانگ چنگ بشنو که صدمن خون مظلومان نه یک جو
پر جبریل را اینجا بسوزند به دامن کودکان آتش فروزند
کلمات «در این وادی»، «اینجا» اگرچه الفاظ مکانی می‌باشند، مگر مقصد حافظ از این زمانه است و همچنین در جای دیگری می‌گوید:

که می‌بینم در این دشت مشویش چرا گاهی ندارد خرم و خوش
در این بیت هم مقصد آن از «دشت مشویش» کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی نیست، بلکه دشت مشویش زمانهٔ اوست.

زمانی که از صحرا صحنهٔ مکانی مراد باشد، ممکن است که گور به معنی قبر باشد و یا گورخر، و اگر پهنای زمان مقصد باشد، لازم است که گور را به معنی مابه‌الامتیاز بهرام بشناسیم که عبارت از جهان‌گیری و تاخت‌وتاز باشد. مثلی که جام جمشید علامهٔ صفوت و سرور و حتی سروش او و آئینهٔ سکندر هم سمبول قول و استخبارات و اطلاعات سکندر و خاتم سلیمان^(۴) علامهٔ فرمان‌فرمایی عام و تام آن شاه و پیغمبر شناخته شده است. گویا حافظ به این صورت می‌گوید: «من بعد از جستجو در این زمانه اثری از گیرودار بهرام نمی‌شنوم» و ضمناً اشاره می‌کند که در این زمانه از جمشید و دادخواهی و صفوت و نشاط او صدایی هست و این عین حقیقت است. حالا بیاییم یک غزل حافظ را از پهلوی عواطف و هم افکار، موضوع بحث قرار داده چند دقیقه تفریح هم بکنیم.

سحرگه رهروی در سرزمینی می‌گفت این معنی با قرینی

که ای صوفی، شراب آنکه شود صاف که در شیشه بماند اربعین
حافظ در این مورد شیوه امرء القیس شاعر بزرگ عرب را گفته. امرء القیس همیشه بلرین^۱ و رفیق خود را مخاطب می‌سازد. در قصیده معروف لامیه خود به دور رفیق خود خطاب می‌کند. در رباعی دیگر خود که می‌خواهد نزد قیصر رود هم از تأثر رفیق خود یاد می‌کند و برایش می‌گوید که گریه مکن که ما یا ملک خود را به دست می‌آوریم و یا خواهیم مرد و آنگاه معذور خواهیم بود. گویا اینجا حافظ غزل را از مکالمه یک رهرو (سالک) با قرین آن شروع می‌کند و از اینکه رهرو و سرزمین و قرین را به صورت نکره و مجهول ذکر می‌کند، می‌خواهد به اهمیت آن بيفزاید. و اینکه سحرگاه را از باقی اوقات انتخاب کرده است، اشاره است به نزاهت موضوع، چه سحرگاه وقت راز و نیاز و دعا و مناجات است و این خود براءت الاستهلالی است که موضوع بحث غزل تصوف و عرفان است نه مسائل مبتذل. حافظ به مسلک رندی خود صاف شدن شراب را به چهل روز (اربعین) موقوف می‌کند، ولی در حقیقت می‌خواهد که اهمیت زمان را در وجود و تکامل اشیا نشان دهد، (الامور مرهونة باوقاتها) هر چیز از خود عده و وقت دارد که تا به سر نرسد، آن چیز موجود و یا متکامل نمی‌شود.

اما معما اینجا است که چرا چهل روز (اربعین) را معین ساخته است. حافظ بعد از آنکه به فلسفه زمانه اشاره می‌کند، می‌خواهد تماس به دین و تصوف هم بکند. شاید در اسلام اربعین (چله) را از میقات حضرت موسی که در قرآن کریم ذکر است گرفته‌اند و همچنین حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم تا چهل ساله نشدند، وحی به ایشان نازل نشد و از این است که بعضی علما چهل حدیث را از احادیث نبوی انتخاب می‌کنند و هم طبقات صوفیه باید «چله» بکشند. چهل دختران و چهل تن هم به این روایت تکیه می‌کند.

۱. در متن همین است و مبهم است. (ویراستار)